



**PERSIAN A1 – HIGHER LEVEL – PAPER 1**  
**PERSAN A1 – NIVEAU SUPÉRIEUR – ÉPREUVE 1**  
**PERSA A1 – NIVEL SUPERIOR – PRUEBA 1**

Thursday 13 May 2010 (afternoon)  
Jeudi 13 mai 2010 (après-midi)  
Jueves 13 de mayo de 2010 (tarde)

2 hours / 2 heures / 2 horas

---

INSTRUCTIONS TO CANDIDATES

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a commentary on one passage only.

INSTRUCTIONS DESTINÉES AUX CANDIDATS

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez un commentaire sur un seul des passages.

INSTRUCCIONES PARA LOS ALUMNOS

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un comentario sobre un solo fragmento.

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید:

۱.

- آورده اند که ماهی خواری بر لب آبی وطن ساخته بود، و بقدر حاجت ماهی می گرفت و روزگاری در نعمت می گذاشت. چون ضعف پیری بدو راه یافت از شکار باز ماند، با خود گفت: دریغا عمر که عنان گشاده رفت و از وی جز تجربت عوضی بدست نیامد که در وقت پیری پای مردی و دستگیری تواند بود.
- 5 امروز بنای کار خود، چون از قوت باز مانده ام، بر حیلت باید نهاد و اسباب قوت که قوام معیشتت از این وجه باید ساخت.
- پس چون اندوهناکی بر کنار آب بنشست. پنج پا یک از دور او را بدید، پیشتر آمد و گفت: ترا غمناک می بینم. گفت: چگونه غمناک نباشم، که مادّت معیشت من آن بود که هر روز یگان دوگان ماهی میگریتمی و بدان روزگار کرانه می کرد، و مرا بدان رمقی حاصل می بود و در ماهی نقصان بیشتر نمی افتاد؟ و امروز دو صیاد از اینجا می گذشتند و با یک دیگر می گفت که: «در آیین آب گیر ماهی بسیار است. تدبیر ایشان بیاید کرد.» یکی از ایشان گفت: «و فلان جای بیشتر است چون از ایشان پردازیم روی بدینها آریم.» و اگر حال بر این جمله باشد مرا دل از جان بر باید داشت و بر رنج گرسنگی بل تلخی مرگ دل بنهاد.
- 15 پنج پایک برفت و ماهیان را خبر کرد و جمله نزدیک او آمدند او را گفتند: ما با تو مشورت می کنیم و خردمند در مشورت اگر چه از دشمن چیزی پرسد شرط نصیحت فرو نگذارد خاصه در کاری که نفع آن بدو باز گردد. و بقای ذات تو بدوام تناسل ما متعلق است. در کار ما چه صواب بینی؟ ماهی خوار گفت: «با صیاد مقاومت صورت نبندد، و من در آن اشارتی نتوانم کرد.
- 20

لکن در این نزدیکی آب گیری می دانم گه آبش بصفای پرده در تر از گریه عاشق است و غمازتر از صبح صادق، دانه ریگ در قعر آن بتوان شمرد و بیضه ماهی از فراز آن بتوان دید.

اگر بدان تحویل توانید کرد در امن و راحت و خصب و فراغت افتید. گفتند: نیکو راء است ، لکن نقل بی معونت و مظاهرت تو ممکن نیست. گفت: دریغ ندارم اما مدت گیرد و ساعت تا ساعت صیادان بیایند و فرصت فایت شود. بسیار تضرع نمودند و منتها تحمل کردند تا بران قرارداد که هر روز چند ماهی ببردی و بر بالایی که در آن حوالی بود بخوردی. و دیگران در آن تحویل تعجیل و مسارعت می نمودند و با یک دیگر پیش دستی و مسابقت می کردند ، و خود بچشم عبرت در سهو و غفلت ایشان می نگریست و بزبان عظمت می گفت که: هر که بلاوه دشمن فریفته شود و بر لئیم ظفر و بد گوهر اعتماد روا دارد سزای او اینست.

چون روزها بران گذشت پنج پایک هم خواست که تحویل کند. ماهی خوار او را بر پشت گرفت و روی بدان بالا نهاد که خوابگاه ماهیان بود. چون پنج پایک از دور استخوان ماهی دید بسیار، دانست که حال چیست. اندیشد که خردمند چون دشمن را در مقام خطر بدید پنج پایک خویشتن بر گردن ماهی خوار افکند و خلق او محکم بفشرد چنانکه بیهوش از هوا در آمد و یکسر بزیارت مالک رفت. پنج پایک بسر خویش گرفت و پای در راه نهاد تا بنزدیک بقیت ماهیان آمد، و تعزیت یاران گذشته و تهنیت حیات ایشان بگفت و از صورت حال اعلام داد. همگان شاد گشتند و وفات ماهی خوار را عمر تازه شمردند.

**کلیله و دمنه**

- من فکر می کنم  
هر گز نبوده  
قلب من  
این گونه گرم و سرخ.
- 5 احساس می کنم  
در بدترین دقایق این شام مر گزای  
چندین هزار چشمه خورشید  
در دلم  
میجوشد از یقین؛
- 10 احساس می کنم  
در هر کنار و گوشه این شوره زار یأس  
چندین هزار جنگل شاداب  
نگهان  
می روید از زمین
- 15 آه ای یقین گمشده، ای ماهی گریز،  
در برکه های آینه لغزیده تو به تو  
من آبرگیر صافیم اینک به سحر عشق،  
از برکه های آینه راهی به من بجو

- من فکر میکنم  
هر گز نبوده 20
- دست من  
اینسان بزرگ و شاد:
- احساس می کنم  
در چشم من  
به آبش اشک سرخگون 25  
خورشید بی غروب سرودی کشد نفس؛  
احساس می کنم  
در هر رگم  
به هر تپش قلب من  
کنون 30  
بیدار باش قافله ای من زند جرس  
آمد شبی برهنه ام از در  
چو روح آب  
در سینه اش دو ماهی و در دستش آینه  
گیسوی خیس او خزه بو، چون خزه به هم. 35  
من بانگ بر کشیدم ار آستان یاس:  
- آه ای یقین یافته،  
بازت نمی نهم!

شاملو، ماهی